فصل پنجم: جايگاه اهل‏بيت (عليهم السلام)

الف) نزديك‏ترين اصحاب، خزانه‏داران و درب‏هاي نور

ب) توصيف امام از خود

الف) نزديك‏ترين اصحاب، خزانه‏داران و درب‏هاي نور

امام على (ع) برخى از فضايل پيشوايان (خاندان اهل‏بيت) را چنين برمى‏شمرد:

نَحْنُ الشِّعَارُ وَ الأصْحَابُ وَ الْخَزَنَةُ وَ الأبوَابُ وَ لا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلّا مِنْ أَبْوَابهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابهَا سُمِّيَ سَارِقاً فِيهمْ كَرَائِمُ الْقُرْآنِ وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسْبَقُوا.[[1]](NULL) ما پيوستگان و اصحاب و خزانه‏بانان و درب‏هاييم! خانه‏ها را جز از درب‏هايش وارد نشوند. هركس از غير درب‏هاى معمول آن درآيد، سارق است. در آنان [/ اهل‏البيت‏] آيات كريمه قرآنى نازل شده است. آنان گنج‏هاى خداى رحمان‏اند. اگر به‏سخن درآيند، راست مى‏گويند و اگر خاموش باشند، كسى بر آنان سبقت نمى‏گيرد. (نهج‏البلاغه، خطبه 154)

به لباسى كه همواره در تن آدمى است و به بدن او چسبيده است «شعار» گويند. به تعبير صبحى صالح، مراد امام اين است كه ما خاندان پيوسته با رسول‏خدا (ص) بوده‏ايم.[[2]](NULL) با اين توصيف، آيا كسى با استدلال مى‏تواند تبعيت شيعه از سنت پيامبر (ص) را ناديده انگارد؟ آيا مى‏توان پيوند هميشگى و ناگسستنى رسول‏خدا (ص) و على بن ابى‏طالب (ع) را انكار كرد؟ امام (ع) در جايى ديگر مى‏فرمايد:

وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرَ أُمِّهِ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلاقِهِ عَلَماً

.[[3]](NULL) مانند بچه‏شتر كه همراه مادر به همه‏جا مى‏رود، من نيز همراه رسول‏خدا بودم [و او] هر روز جلوه‏اى از اخلاق خود را در معرض ديد من مى‏نهاد. (همان، خطبه 192)

بى‏ترديد اين همراهى سبب گرديد كه اهل‏بيت پيامبر آشناترين افراد با سنت، عبادات و جزئيات اعمال و افكار رسول‏خدا (ص) باشند.

امام (ع) در ادامه مى‏فرمايد: «ما اصحاب هستيم.» برادران اهل‏سنت براى صحابى پيامبر (ص) جايگاه بلندى قائل‏اند كه شيعه نيز آن را مى‏پذيرد، گرچه وفادار ماندن به راه رسول‏خدا (ص) در زمان حضور و بعد از رحلت ايشان را شرط مى‏داند.

چگونه عقل مى‏پذيرد كه همه صحابه پيامبر (ص) را بدون استثنا تأييد كنيم؛ حال‏آنكه برخى از آنها مقابل على بن ابى‏طالب (ع) جنگ‏افروزى كردند؟ ممكن است پاسخ داده شود كه هر كدام اجتهاد كرده و براساس اجتهاد عمل كردند. در پاسخ مى‏گوييم با كدام ملاك چنين قضاوتى مى‏كنيم؟ رسول‏خدا (ص) در كجا فرموده كه تمام اصحاب بدون استثنا مصون از سوءنيت‏اند؟

چگونه ممكن است كسى در راه خدا به‏تمامى كوشش كند، ولى خداوند، او را به راه صواب نكشاند؟ خداوند مى‏فرمايد:

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِينَّهُمْ سُبُلَنَا.[[4]](NULL) و كسانى كه در راه ما كوشيده‏اند، به‏يقين راه‏هاى خود را بر آنان مى‏نماييم. (عنكبوت (29): 69)

اگر آنان‏كه با امام على (ع) خليفه چهارم (به باور اهل‏سنت) جنگيدند و كشته شدند، براى‏درك حقيقت كوشش كامل نموده بودند، چرا خداوند آنان را به راه درست هدايت نكرد تا با على بن ابى‏طالب (ع) نستيزند؟ اگر اين منطق درست باشد، مى‏توان يزيد را نيز محكوم نكرد؛ حال‏آنكه جنايتى هولناك‏تر در حق امام‏حسين (ع) و خاندانش در تاريخ ديده نشده است.

امام (ع) در ادامه مى‏فرمايد:

«وَ الْخَزَنَةُ وَ الأبوَابُ.»

در روايات بسيارى از رسول‏اكرم (ص) آمده است كه امام على (ع) باب و خزينه دانش پيامبر (ص) است.[[5]](NULL) تجربه طولانى تاريخ اسلام و عنايت دوست و دشمن به امام على (ع) و فرزندان معصوم آن حضرت تا امام مهدى (عج)مؤيد اين ادعاست.

امام على (ع) فقط به دانش و جايگاه خود اشاره نكرده، بلكه با تعبير «نحن»، ساير اهل‏بيت را نيز داراى اين اوصاف دانسته است. اگر فردى كاملًا صادق، كسى را صددرصد تأييد كند و او نيز فرد سومى را تأييد نمايد، آيا به نفر سوم اعتماد نمى‏كنيد؟ از سويى احاديث معتبرى از رسول‏خدا (ص) در معرفى پيشوايان دوازده‏گانه (عليهم السلام) با اسم و مشخصات آمده كه در آنها به جايگاه رفيع آنان اشارت رفته است.[[6]](NULL) به تعبير امام (ع)، هر كس مى‏خواهد وارد شهرى شود، بى‏ترديد بايد از دروازه آن درآيد، وگرنه او را سارق مى‏نامند. بر اين بنياد، از باب و طريق ائمه (عليهم السلام) بايد مسير الهى را پيمود.

در ادامه سخن حضرت مى‏خوانيم:

«فِيهمْ كَرَائِمُ الْقُرْآنِ وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ.»درباره «فيهم كرائم القرآن» به‏جز ترجمه‏اى كه گفته آمد، مى‏توان اين‏گونه نيز ترجمه كرد: «در شأن آنها آيات كريمه فراوانى نازل شده است.» در تفسير برخى آيات، روايت‏هاى انبوهى از اهل‏سنت و شيعه در باب جايگاه رفيع پيشوايان معصوم (عليهم السلام) آمده است. فزونى اين روايات دلالت بر اين دارد كه علوم و بطون قرآن، در قلب اين بزرگان جاى دارد.[[7]](NULL)

ب) توصيف امام از خود

در نهج‏البلاغه به مناسبت‏هايى امام (ع) به توصيف خود مى‏پردازد. حكمت اين كار را بايد اين‏گونه توضيح داد: رسول اعظم (ص) آن‏هنگام كه مبعوث شد، توده‏هاى مردم با ديدن قرآن و آيات و نشانه‏ها بدو ايمان آوردند؛ تا بدان پايه كه حتى بيم آن مى‏رفت كه در تجليل از او راه افراط را بپيمايند. از اين جهت تلاش حضرت در دو حيطه بود:

1. تفهيم اينكه او سفير خدا و آورنده قرآن است؛

2. اينكه او را بنده خدا بدانند.

اما درمورد امام على (ع)- با وجود صدها برهان قاطع- به‏دليل حسادت‏ها و جهالت‏ها و جوان بودن حضرت، لازم بود كه اين پزشكِ روح‏هاى نيازمند، خود را به بيماران معرفى نمايد تا بتواند دردهاى آنان را درمان كند. سخنان مخالفان آن حضرت بهترين گواه بر ضرورت دفاع ايشان از خود و جايگاه الهى اوست. حال به نمونه‏هايى از اين توصيفات و دفاعيه‏ها مى‏پردازيم.

يك. حقانيت امام (ع)

فَوَالَّذِي لا إِلَهَ إِلّا هُوَ إِنِّي لَعَلَى جَادَّةِ الْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَعَلَى مَزَلَّةِ الْبَاطِلِ.[[8]](NULL)

نظير اين تعبير در جايى ديگر نيز آمده است:

وَ إِنِّي لَعَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبيِّي وَ إِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ أَلْقُطُهُ لَقْطاً.[[9]](NULL)

نيز در نامه‏اى فرمود:

إِنِّي وَ اللَّهِ لَوْ لَقِيتُهُمْ وَاحِداً وَ هُمْ طِلاعُ الأرْضِ كُلِّهَا مَا بَالَيْتُ وَ لا اسْتَوْحَشْتُ وَ إِنِّي مِنْ ضَلالِهمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَ الْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ نَفْسِي وَ يَقِينٍ مِنْ رَبِّي وَ إِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَاقٌ وَ حُسْنِ ثَوَابهِ لَمُنْتَظِرٌ رَاجٍ وَ لَكِنَّني آسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَ فُجَّارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُوَلا

وَ عِبَادَهُ خَوَلا

وَ الصَّالِحِينَ حَرْباً وَ الْفَاسِقِينَ حِزْباً

.[[10]](NULL)

(3). به خداوند سوگند! اگر با دشمنانم در حالتى مواجه شوم كه آنان همه زمين را پر كرده باشند، نه باكى دارم و نه وحشت مى‏كنم. اطمينان دارم كه آنان در گمراهى‏اند و من بر هدايت، و اين را با بصيرت خود مى‏يابم و به پروردگارم يقين دارم. من به ملاقات خدا مشتاق و منتظر و اميدوار به ثواب نيكوى خداوند هستم، ولى علت پافشارى‏ام اين است كه مى‏ترسم زمام مردم را سفيهان و فاجران به‏دست گيرند. آنگاه بيت‏المال را دست‏به‏دست كنند و بندگان خدا را بنده خود كرده و با صالحان ستيز كنند و فاسقان را حزب خود نمايند. (همان، نامه 62)

در خطبه‏اى ديگر مى‏خوانيم:

لَوْلا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلّا يُقَارُّوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لا سَغَبِ مَظْلُومٍ لأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بكَأْسِ أَوَّلِهَا-اگر مردم بر گردم جمع نمى‏شدند كه از اين طريق بر من اتمام حجت شود و اگر عهد خدا از دانايان نبود كه در برابر شكم‏بارگى ظالم و گرسنگى مظلوم بى‏اعتنا نمانند، زمام شتر خلافت را بر گردنش مى‏انداختم [/ آن را رها مى‏كردم‏] و آن را از همان آبشخور نخستش سيراب مى‏كردم. (همان، خطبه 3)

....[[11]](NULL) اين «خودباورى» اعلى، در آثار علمى، رفتارها و سخنان دوست و دشمن حضرت آمده است. ادعا از سوى هر كس، آسان است، اما اثبات آن دشوار. اگر امروز كتاب نهج‏البلاغه در اوج صلابت است و حتى اهل‏سنت بدان اهتمام دارند، به دليل صدق اين مدعاست.

«خودى» را بايد باور كرد كه از ذات الهى الهام گرفته باشد، «خوداتكايى مذهبى» ريشه در «خدا اتكايى» دارد. امام در عين خودباورى به‏هنگام نيايش خود را فانى در ذات يگانه حق مى‏ديد كه نمونه‏هاى آن در دعاهاى آن حضرت- مانند دعاى كميل- تجلى كرده است.

پايدارى امام در مواضع حق، به‏دليل همين خودباورى دينى است كه نمونه آن در فرازهايى از نامه 62 مشاهده گرديد.

دو. حق‏گويي‏

وَ الَّذِي بَعَثَهُ بالْحَقِّ وَ اصْطَفَاهُ عَلَى الْخَلْقِ مَا أَنْطِقُ إِلّا صَادِقاً.[[12]](NULL)

ممكن است در طول تاريخ كسانى اين‏چنين ادعا كرده باشند، ولى با گذشت قرن‏ها، آن ادعا- با پيش‏آمدن خلاف آن- رنگ باخته است. اما اگر تمام تاريخ اسلام را واكاويم، هيچ دليلى بر دروغگويى امام على (ع) و جانشينان او نخواهيم يافت. حتى رسول اكرم (ص) را

كاذب مى‏خواندند، اما تا چه حد وجدان‏هاى آگاه و دل‏هاى حقيقت‏جو بدين سخن اعتماد كرده‏اند؟ شايد چند صباحى بتوان مردمى- همچون شاميان در عهد معاويه- را فريب داد، ولى كف‏هاى روى آب رفتنى است و حقيقت آشكار خواهد شد.[[13]](NULL)

سه. عدم شك در حق‏

مَا شَكَكْتُ في الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ.[[14]](NULL)شك دو خاستگاه دارد:

يك. ادراك ناقص و يا عدم فهم عميق؛

دو. تمايل نفسانى به غير خدا و آلودگى دل آدمى.

كسى بايد سلسله‏جنبان كاروان بشرى براى رسيدن به كمال باشد كه خود هيچ‏گاه دچار ترديد نشده باشد تا عزم راسخ او موجب صلابت و دلگرمى مردم گردد.

چهار. دست‏پروردگان خداوند

فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا.[[15]](NULL)

ما قطعاً دست‏پرورده خدايمان هستيم و مردم بعد از آن، دست‏پرورده و تربيت‏شده ما هستند. (همان، نامه 28)

يكى از نامه‏هاى روشنگرانه امام، نامه به معاويه است كه با استنادهاى تاريخى، قرآنى و عقلى، پاسخ محكمى به او داده است. ايشان با تعبير «فانّا ...» خود و اهل‏بيت (عليهم السلام) خود را تربيت‏شدگان خدا مى‏داند و مردمان را دست‏پرورده آنان.

در خطبه 192 آمده است كه رسول‏خدا (ص) به فرمان خداوند، امام على (ع) را از كودكى تحت تربيت الهى خود قرار داد و امام على (ع) و فاطمه زهرا (س) تربيت يافتند.

پنج. شيفتگي به مرگ‏

وَاللَّهِ لابْنُ أَبي‏طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بثَدْيِ أُمِّهِ.[[16]](NULL) به‏خدا سوگند كه پسر ابى‏طالب بيشتر از انس كودك به سينه مادر، به مرگ انس دارد. (همان، خطبه 5)

تا مسئله مرگ براى انسان مؤمن حل نشود، در بسيارى از رذيلت‏ها غوطه‏ور خواهد بود. حل شدن مسئله مرگ- چه رسد به عشق ورزيدن به آن- تنها سلاح برنده‏اى است كه مؤمن مجاهد را در همه عرصه‏ها يكه‏تاز مى‏سازد. نمونه بارز نهراسيدن از مرگ، دفاع جانانه امام (ع) از رسول‏خدا (ص) در جنگ‏احد است. او زخم‏ها را بر تن خريد تا نگين حلقه اصحاب پاك، در آن كوران حفظگردد.[[17]](NULL) ترس از مرگ يا به دليل عدم باور به حيات پس از مرگ است و يا به سبب داشتن خطاهاى بسيار و يا به‏دليل دلبستگى شديد به اين حيات طبيعت. بى‏شك همه اينها در حق يك مؤمن راستين بى‏مفهوم است، چه رسد به سرور مؤمنان على (ع).

شش. ساده‏زيستي‏

وَ لَوْ شِئْتُ لاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمْحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ وَ لَكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَني هَوَايَ وَ يَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخَيُّرِ الأَطْعِمَةِ وَ لَعَلَّ بالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لا عَهْدَ لَهُ بالشِّبَعِ.[[18]](NULL)

اگر مى‏خواستم، مى‏توانستم از عسل خالص و مغز گندم و بافته‏هاى ابريشم براى خود خوراك و لباس فراهم كنم، اما بسيار از من دور است كه هواى نفس بر من غلبه كند و طمع و حرص مرا به‏سوى انتخاب انواع غذاها بكشاند؛ حال‏آنكه ممكن است در حجاز يا يمامه كسى باشد كه طمع قرص نانى ندارد و ياد ندارد چه‏موقع سير شده است. (نهج‏البلاغه، نامه 45)

معاندان امام على (ع) حتى يك مرتبه به او تهمت اسراف و تبذير نزدند و ايشان را به‏

داشتن زندگى اشرافى متهم نكردند. بى‏ترديد امام (ع) در ميان همه، به زهد و ساده‏زيستى در حد اعلا شهره است.

متن يادشده، بخشى از نامه امام (ع) به عثمان بن حنيف (عامل حضرت در بصره) است كه او را به خاطر شركت در مهمانى اشرافيان بصره- و نبودن طبقه محروم جامعه بر سر آن سفره- مورد انتقاد قرار داده است. حضرت در ادامه مى‏فرمايد: زندگى امام تو چنين است؛ درحالى‏كه دستم براى بهره‏مندى مادى از موهبت‏هاى خدا بسته نيست.

هفت. پيشتازي در اطاعت‏

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَ اللَّهِ مَا أَحُثُّكُمْ عَلَى طَاعَةٍ إِلّا وَ أَسْبقُكُمْ إِلَيْهَا وَ لا أَنْهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلّا وَ أَتَنَاهَى قَبْلَكُمْ عَنْهَا.[[19]](NULL)اى مردم! به‏خدا قسم! من شما را به طاعتى ترغيب نمى‏كنم، مگر اينكه در انجام طاعت بر شما سبقت گرفتم و شما را از معصيتى باز نمى‏دارم، مگر اينكه خودم از آن دورى مى‏كنم» (همان، خطبه 175)

مردم عصرها اين ادعاى امام (ع) را در كنار تاريخ زندگى آن حضرت و قضاوت دوست و دشمن، در كنار هم مى‏سنجند و به صدق اين ادعا اعتراف مى‏كنند.

هشت. زيركي امام (ع)

وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بأَدْهَى مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَولا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ.[[20]](NULL)به خدا سوگند! معاويه سياست‏مدارتر و زيرك‏تر از من نيست؛ فقط او فريب مى‏دهد و گناه مرتكب مى‏شود. اگر فريب دادن را ناخوش نداشتم، از سياسى‏ترين‏ها بودم [/ سياست من با اخلاق آميخته است‏]. (همان، خطبه 200)

زندگى معاويه- آن‏گونه كه تاريخ‏هاى معتبر گواهى مى‏دهند-[[21]](NULL) آميخته با سياست ماكياوليستى است كه مى‏گويد: هدف سياسى يا غير آن، استفاده از هر وسيله (هرچندضداخلاقى باشد) را توجيه مى‏كند. براى نمونه در جنگ صفين نيروهاى معاويه بر فرات تسلط يافتند و نيروهاى امام را از آب محروم كردند. امام (ع) نيز در خطبه كوبنده‏اى فرمود:

دشمن مى‏خواهد شما را طعمه مرگ كند؛ يا بر اين ذلت بمانيد و محل را ترك كنيد و يا شمشيرهاى تشنه را از خون آنان سيراب كنيد تا خود از فرات سيراب شويد! مرگ، مقهور دشمن شدن است، اگرچه زنده باشيد و حيات، قاهر شدن است، اگرچه بميريد. معاويه جمعى از گمراهان را گرد آورده و واقعيت را از آنان پوشانده؛ تا حدى‏كه گردن‏ها را در تيررس مرگ قرار داده‏اند.[[22]](NULL) پس از اين خطبه، نيروهاى حضرت بر فرات تسلط يافتند. جمعى به امام (ع) پيشنهاد دادند كه شما نيز همچون معاويه عمل كنيد و آنها را از آب محروم كنيد، ولى امام (ع) فرمود: «كارى كه جاهلان كردند، من هرگز نمى‏كنم.»[[23]](NULL)

نُه. خداخواهي‏

إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونَني لِأَنْفُسِكُمْ.[[24]](NULL) من شما را براى خدا مى‏خواهم و شما مرا براى خودتان مى‏خواهيد. (نهج‏البلاغه، خطبه 136)

عارف كاملى همچون امام على (ع)، همه دوستى‏هايش رنگ خدايى دارد؛ چنان‏كه در اين فراز به اين نكته اشاره مى‏فرمايد كه آن حضرت مردم را براى خدا مى‏خواهد ولى مردم او را براى خود مى‏خواهند. ميان اين دو خواستن تفاوت بسيارى است. كسى كه مردم را براى خدا بخواهد، سپاسگزارى مردم و عدم آن ذره‏اى در ميزان خدمت به آنان تأثيرى نمى‏گذارد؛ چراكه او پاداش خدمتگزارى به مردم را از خدا مى‏خواهد. اما اگر مردم امام را براى خود بخواهند در هنگامى كه امام در برابر تمايلات آنها ايستادگى كند، از او روى برمى‏گردانند؛ چنان‏كه اصحاب جمل چنين كردند.

ده. نگاه به دنيا به اندازه ارزش آن‏

أَنَا كَابُّ الدُّنْيَا لِوَجْههَا وَ قَادِرُهَا بقَدْرِهَا وَ نَاظِرُهَا بعَيْنهَا.[[25]](NULL)من دنيا را با صورتش به خاك ماليده‏ام و به اندازه‏هايى كه دارد، آن را اندازه گرفتم و با چشم خودش آن را نظاره كرده‏ام. (همان، خطبه 128)

دنيا در حقيقت دهليز و پلى است براى رسيدن به زندگى واپسين. اگر دنيا را از همين زاويه دنيايى بنگريم، ناپايدارى آن حذف مى‏گردد و ديگر آن را متاع و كالايى نمى‏بينيم. خداوند در چند موضع قرآن، مال را «خير» و «فضل» معرفى كرده، ولى در جاى ديگر مى‏فرمايد: «زينت حيات، دنياست»، از اين‏رو به اندازه‏اى كه هست، بايد بدان دل بست.

آنان‏كه به دنيا چسبيدند (اثّاقَلْتُمْ الَي الأَرْض)[[26]](NULL) و به آن دل خوش داشتند (أ رَضيتُم بالحيوةِ الدّنيا)[[27]](NULL) و از آن انتظار خلود داشتند (وَ لكنَّهُ اخْلَدَ الي الأَرْض)،[[28]](NULL) دنيا نيز مانع عروجشان گرديد و بلكه رأس هر خطايى شد

(رَأسُ كُلِّ خطيئَةٍ حُبُ الدنيا).[[29]](NULL)

اما كسانى كه آن را سجده‏گاه، مهبط فرشتگان و تجارت‏خانه با خدا دانستند، دنيا نيز آنان را در راستاى حركت به‏سوى ابديت يارى كرد. از اين‏رو، بجاست همان‏گونه كه دنيا، ما مهمانان را براى مدتى مى‏پذيرد، ما نيز دنيا را «مهمان‏خانه» موقتى در نظر گيريم.

واژگان‏

الشِّعار: لباس به بدن چسبيده‏

الخَزَنة: خزينه‏بانان‏

سُمِّى: ناميده شده است‏

كَرَائم: نعمت‏هاى بزرگ، بزرگى‏ها

كُنُوز: گنج‏ها

صَمَتُوا: ساكت شدند

الفَصِيل: بچه شتر

أثَرَ: به‏دنبال‏

مَزَلَّة: لغزش، لغزشگاه‏

طِلاع: پر شدن‏

مَا بَالَيتُ: به آن نينديشيدم‏

راجٍ: اميدوار

آسَى: اندوهناك مى‏شوم‏

دُوَلًا: دست‏به‏دست همديگر بدهند

خَوَلًا: به بندگى گرفتن‏

لايقارُّوا: آرام نمى‏گيرند

كِظّة: شكم لبريز از غذا

سَغَب: گرسنگى همراه با رنج‏

غَارِب: گردن و جلوى كوهان شتر

مُذْ أُرِيتُهُ: از زمانى‏كه به من ارائه شده است‏

صَنَائِعُ: دست‏پروردگان‏

القَمْح: گندم‏

نَسَائِج: بافته‏ها

القَزّ: ابريشم‏

جَشَع: شدت حرص‏

الشِبَع: سيرى‏

ما أَحُثُّكُم: ترغيب نمى‏كنم‏

أَدْهَى: زيرك‏تر

يغْدِرُ: فريب مى‏دهد

يفْجُرُ: گناه مى‏كند

كابّ: كسى كه ديگرى يا چيزى را با صورت، رو به زمين اندازد

فصل ششم: سياست و بايدهاي سياسي‏

الف) رابطه سياست و ديانت‏

ب) تعاملات سياسي درون‏گروهي‏

ج) تعاملات سياسي برون‏گروهي‏

د) سياست و اخلاق سياسي‏

الف) رابطه سياست و ديانت‏

هيچ‏گاه فكر كرده‏ايد كه «سياست ما عين ديانت ماست»، يعنى چه؟ يك مثال ساده، مقصود را بيان مى‏كند: آيا شما مى‏توانيد زوجيت عدد «دو» را از آن بگيريد؟ بى‏شك هر كجا «دو» باشد، زوجيت نيز با آن خواهد بود. سياست در متن طرح‏هاى تربيتى و عرفانى اسلام است. «سوره حمد» كه تعبير «إِياك نَعْبُدُ» در دل آن است، عينيت سياست و ديانت را مى‏نماياند. در واقع عبادت، مصاديق گسترده‏اى دارد؛ آن‏گونه كه حتى در قرآن كريم پذيرش حاكميت جباران از سوى مردم، «پرستش» معرفى شده است، چنان‏كه از زبان فرعون مى‏گويد:

وَ قَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ.[[30]](NULL)

همچنين از زبان موسى (ع) بيان شده كه به فرعون فرمود:

وَ تِلْك نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَي أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ.[[31]](NULL)

اين عبادت فرعون همان اطاعت از اوست كه استيلاى جبارانه او را مى‏رساند؛ چنان‏كه‏ فرعون‏مى‏گويد:

وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ.[[32]](NULL)

با گفتن‏ «اياك نعبد»[[33]](NULL) همه طاغوت‏ها را- كه راه استيلاى حاكميت خدايى را مى‏بندند- نفى كرده، با خدا پيمان مى‏بنديم كه در راه نفى حاكميت‏هاى نامشروع مبارزه كنيم. امام‏صادق (ع) مى‏فرمايد:

حتى شنيدن سخن سخنگو، عبادت اوست؛ اگر از خدا مى‏گويد، عبادت خدا و اگر از شيطان مى‏گويد، عبادت شيطان است.[[34]](NULL) رسول‏اكرم (ص) در همان آغاز ورود به مدينه، در نخستين گام، به تشكيل حكومت پرداخت تا بدين‏سان تمام حوزه‏هاى فعاليت آدميان را پوشش دهد و يك نظام آموزشى و تربيتى را تحكيم بخشد. بى‏شك بدون حكومت، متجاوزان از فساد دست نمى‏شويند و عدالت هيچ‏گاه تحقق نمى‏يابد.

قرآن و نهج‏البلاغه و روايات ما نشان‏دهنده اهميت مسئله حكومت، سياست و عدالت است تا در پرتو آن، جامعه‏اى امن براى رشد آدميان فراهم آيد. بس روشن است كه يك جامعه ترسان و ملتهب، نه اقتصاد دارد، نه اخلاق و نه تربيت و آموزش و فن‏آورى. امام‏على (ع) مى‏گويد:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَ لا الْتِمَاسَ شَيْ‏ءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينكَ وَ نُظْهرَ الإِصْلاحَ فِي بلادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تُقَامَ الْمُعَطَّلَةُ مِنْ حُدُودِكَ‏

.[[35]](NULL)خدايا! تو قطعاً مى‏دانى كه آنچه از ما بود [/ مجاهدت‏ها]، به‏خاطر رقابت در كسب حكومت و كسب متاع فزون‏تر دنيا نبود، ليكن مى‏خواستيم شعارها و مظاهر دين تو را برگردانده و احيا كنيم و در شهرهاى تو، اصلاح و ساماندهى را آشكار كرده تا بندگان ستمديده تو در ايمنى باشند و حكم‏هاى مانده و تعطيل‏شده تو برپا شود. (نهج‏البلاغه، خطبه 131)

نيز فرموده است:

وَ إِنَّهُ لابُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الأجَلَ وَ يُجْمَعُ بهِ الْفَيْ‏ءُ وَ يُقَاتَلُ بهِ الْعَدُوُّ وَ تَأْمَنُ بهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجرٍ

و قطعاً مردمان، حاكم مى‏خواهند؛ نيكوكار يا فاجر، تا در پرتو حكومت [عادل‏]، مؤمن به عمل خويش بپردازد و كافر نيز [از بهره‏هاى خدادادى‏] متمتع شود، و خداوند سرآمدها و اجل‏ها را به غايت خود برساند و [در سايه حكومت‏]، بيت‏المالْ گردآورى گردد و با دشمنان مبارزه شود؛ راه‏ها ايمنى يابد و از زورگويان، حق ضعيفان ستانده گردد تا نيكوكار به‏راحتى زندگى كرده، از شر فاجر در امان ماند. (همان، خطبه 40)

(2). همان، خطبه 200.

.[[36]](NULL) در انتهاى خطبه نيز آمده: «در حاكميت نيكوكار، پارسايان پاك، ميدان عمل دارند و در حكومت زشتكاران، پست‏ها بهره‏مند مى‏شوند»؛ چنان‏كه خود فرمود:

به خدا قسم! معاويه! هشيارتر از من نيست، ليكن او فريب مى‏دهد و گناه مى‏كند. اگر فريب‏دهى را ناخوش نمى‏داشتم، از زيرك‏ترين مردم بودم.[[37]](NULL)

ب) تعاملات سياسي درون‏گروهي‏

جامعه اسلامى براى رشد معنوى و تقويت بنياد و اركان خود، تنها بايد هشدارهاى مكتبى را در باب تعامل با خودى‏ها و هم در باب تعامل با بيگانگان، جدى بگيرد.

امام على (ع) فرمود:لا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلّا مَنْ لا يُصَانِعُ وَ لا يُضَارعُ وَ لا يَتَّبعُ الْمَطَامِعَ‏فرمان خدا را برپاى نمى‏دارند به جز كسانى كه سازش نكنند و تشبه به اهل باطل نداشته باشند و پيگير طمع‏ها نباشند. (همان، حكمت 110)

.[[38]](NULL) حضرت در اين فرمايش، برپا دارندگانِ فرمان خدا را داراى سه ويژگى مى‏داند كه در اين بخش به مورد دوم و سوم مى‏پردازيم و مورد نخست را نيز در تعاملات برون‏گروهى برمى‏رسيم.

يك. عدم‏تشبه به اهل باطل‏

انسان به اقتضاى فطرت خويش به‏دنبال الگوست و آن را متناسب با معرفتى كه يافته، برمى‏گزيند. بنابراين انسان خودباور كه به كرامت خدايى خويش واقف شده، الگوهاى انتخابى او متناسب با ميزان همين معرفت اوست، ولى انسان خودگم‏كرده، چون چيزى در درون خود نيافته است همواره گمشده خود را در بيرون از خود جستجو مى‏كند. ازاين‏رو تابع چشم‏وگوش‏بسته الگوهاى كاذب مى‏شود.

يكى از نشانه‏هاى خودگم‏كردگى، عدم انس با خويش است و فرارى بودن از «خلوت با خود». نشانه ديگر، تقليدهاى چشم‏بسته است.

امام على (ع) ويژگى دوم «برپاى‏دارندگان امر خدا» را عدم‏تشبه به اهل باطل مى‏داند؛ همان تقليد چشم‏بسته‏اى كه استعدادهاى خوداتكايى را مى‏سوزاند و سرانجام مانع اتصال به خداوند مى‏گردد.

تقليد كسانى كه از بصيرت دينى و معنوى بى‏بهره‏اند، گواه بر «بيگانگى از هويت الهى خويشتن»، «ناآگاهى»، «خودكم‏بينى» و «خودباختگى» تقليدگران است.

دو. استقامت در مصاف با دشمن‏

در خطبه يازدهم نهج‏البلاغه امام على (ع) براى تحكيم پيوستگى امت و غلبه بر دشمن به نكاتى اشاره كرده است. اين كلام در جنگ جمل به‏هنگام دادن پرچم به‏دست فرزندشان محمد حنفيه، خطاب به آن سردار ايراد شده است.

1. صلابتي فراتر از كوه‏

تَزُولُ الْجبَالُ وَ لا تَزُلْ.[[39]](NULL)

مؤمن مانند كوهى استوار است كه بادهاى تند حوادث، قلب او را دگرگون نمى‏كند. از اين‏رو، هر انسانِ مدعى ايمان، مى‏تواند خود را در حوادث تلخ و شيرين محك زند و عيارايمانش را بسنجد.

در سوره عصر نيز بر چهار عنصر تكيه شده كه نيمى از آن، عنايت بر پايدارى و بر حق ماندن است.

2. خشم خدايي‏

عَضَّ عَلَى نَاجذِكَ.[[40]](NULL)

بنده خدا بودن، رنگ اخلاق خدايى گرفتن است. در دعاى افتتاح آمده است: «من باور كردم كه تو مهربان‏ترين مهربانانى، اما در جايگاه خودش، و نيز عذابت سخت‏ترين عذاب‏هاست، ولى در موضع خودش.» و خشم نگرفتن بر نابكاران از سوى مؤمنان، ايمان آنان را مختل مى‏كند.

در فرهنگ قرآنى در كنار عطوفت و مهرورزى، سرسختى در برابر حق‏ستيزان جايگاهى درخور دارد. بى‏ترديد ايمان بدون كفرورزى به طاغوت، ايمانى بى‏روح است.

گاه حقيقت به‏گونه‏اى جلوه مى‏كند كه انكار آن از مصداق‏هاى اين آيت روشن است:

وَ جَحَدُوا بهَا وَ اسْتَيقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ.[[41]](NULL)

بنابراين همان‏گونه كه خدا بر اين قومِ منكر حقايق روشن، خشم مى‏گيرد، بنده متخلّق به اخلاق او نيز بايد خشم بورزد.

3. سرسپاري به حق‏

أَعِرِ اللَّهَ جُمْجُمَتَكَ.[[42]](NULL) جمجمه خويش را به خدا عاريت ده. (همان)

تا امتى به اين مرحله نرسد، نبايد منتظر فتح و نصرت خداوندى باشد. بى‏ترديد فداكارى جزء جدايى‏ناپذير مبارزه‏اى است كه چشم به فتح آن دوخته‏ايم.

4. گام‏هايي استوار

تِدْ فِي الأرْضِ قَدَمَكَ.[[43]](NULL)گام‏هايت را در زمين، چون ميخ فرو بر. (همان)

اين جمله، تفسير آيه «پايدارى» است كه در سوره هود آمده:

فَاسْتَقِمْ كمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَك.[[44]](NULL) همان‏گونه كه مأموريت يافته‏اى، تو بر راه مستقيم بمان و نيز آنان كه با تو هستند و به خدا بازگشته‏اند. (هود (11): 112)

5. ديدي وسيع‏

ارْمِ ببَصَرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ.[[45]](NULL)چشم خود را به دورترين نقطه جمعيت بينداز. (نهج‏البلاغه، خطبه 11)

آرى، بايد ريشه‏هاى فتنه را- تا حد توان- بيرون كشيد و شالوده‏هاى آلوده را زدود كه اين حقيقت، فرمان جاويد كتاب وحى خداوند است.[[46]](NULL) ديد وسيع، همت بلند و تعمق در برخورد با دشمن، حادثه‏هاى آبستن فتنه را درهم مى‏شكند و خيال امت را آسوده مى‏كند؛ كارى كه امام على (ع) در برخورد با معاويه بدان مى‏انديشيد و مى‏فرمود:

فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ.[[47]](NULL) شيطان در زير آن پوشش [/ خيمه‏] كمين كرده است؛ [تا آنجا پيشروى كنيد]. (نهج‏البلاغه، خطبه 66)

6. اراده‏اي قوي‏

غُضَّ بَصَرَكَ.[[48]](NULL)چشمت را [از آنچه اراده‏ات را سست مى‏كند]، فرو بند. (نهج‏البلاغه، خطبه 11)

نگريستن با چشم كاملًا باز به‏سوى دشمن، گاه نشانه هراس است. در اين باب امام حسين (ع) در وصف ياران خويش مى‏فرمود: «يارانم با نيم‏نگاه به مرگ مى‏نگرند.»[[49]](NULL) گاهى عواملى خشم خدايى انسان را فرو مى‏نشاند و فرد فريادگر را ساكت مى‏كند؛ اين فرمان الهى حضرت، تأكيد مى‏كند كه چشم از عوامل هول‏آور و آنچه كه خشم تو را كاهش مى‏دهد، فرو بند.

7. توكل بر خدا

وَ اعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.[[50]](NULL)و بدان كه پيروزى از سوى خداى پيراسته است. (نهج‏البلاغه، خطبه 11)

شش بند پيشين به‏منظور سامان دادن حركت زمينى براى پيروزى است، ولى بند هفتم شرط تحقق كامل آنهاست. در ماجراى طالوتيان و جالوتيان، به اين حقيقت اشاره شده است.[[51]](NULL)

ج) تعاملات سياسي برون‏گروهي‏

يك. برخورد با فتنه‏ها

خداوند در سوره ممتحنه، خطوط كلى تعامل با بيگانگان را ترسيم نموده و از رسول‏اعظم (ص)و امت او خواسته است كه آنها را در تعاملات سياسى و نظامى خود در نظر گيرند. امام‏على (ع) در چند موضع نهج‏البلاغه، رسالت مؤمنان در اين باب را تبيين نموده است.

1. عوامل فتنه‏

گاه به حادثه‏ها، شرايط، پديده‏ها و افرادى كه زمينه آزمون را فراهم كنند و گاه نيز به تباهى و مشتبه شدن حق و باطل «فتنه» گفته مى‏شود. واژه «فتنه» در اصل به‏معناى ذوب كردن طلا براى تفكيك سره از ناسره است. در شرايط دشوار، خالص از ناخالص جدا مى‏شود كه مى‏توان بدان «فتنه» گفت.[[52]](NULL) امام على (ع) درباره ريشه فتنه‏ها (تباهى) مى‏فرمايد:

إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالا

عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ وَ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ فَيُمْزَجَانِ فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ يَنْجُو «الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنى‏

».[[53]](NULL) سرآغاز پيدايش «فتنه‏ها» دو عامل است: هوس‏هايى كه پيروى شوند و احكامى كه به‏نام دين در حوزه دين وارد شوند [/ احكام بدعتى‏]. در اين شرايط با كتاب خدا [/ حق خالص‏] مخالفت مى‏شود و مردانى بر سر مردان ديگر- برخلاف آيين حق- حاكميت مى‏يابند. اگر «باطل» از حق جدا مى‏شد، حقيقت بر طالبان حقيقت پوشيده نمى‏ماند و اگر «حق» هم خالص عرضه مى‏شد، زبان اهل عناد از آن كوتاه مى‏گشت. اما بخشى از حق را با بخشى از باطل به‏هم درمى‏آميزند كه در اين گيرودار، شيطان بر اوليايش تسلطيافته و فقط آنان‏كه ديرينة نيكو در پيشگاه خداوند دارند، رهايى مى‏يابند. (نهج‏البلاغه، خطبه 50)

جنايتكارترين انسان‏هاى تاريخ براى پوشش دادن باطل و آراستن پوسته‏اى از حقيقت، تلاش كرده و نوعاً باطل را با اهرم حقيقت حركت داده‏اند. در اين شرايط، وجود معيارهاى انتخاب و گسترش آن، ضرورى مى‏نمايد.

در اين ميان، نظام علوم اسلامى والاترين رسالتى كه دارد، تقويت بنياد انديشه‏هاى‏درست مبتنى بر فطرت خدادادى است تا مؤمنان در دنياى پرآشوب «ايسم» ها و در زمان درآميختن حق و باطل فريب نخورند. در پيكارها، پيكره‏ها آسيب مى‏بيند و در فتنه‏ها نيزهويت انسانى. از همين روست كه قرآن‏كريم مى‏فرمايد: فتنه از قتل نيز بزرگ‏تر و شديدتراست.[[54]](NULL) نهال نورسته انديشه نوجوانى كه در دوران فعاليت چشمگير فطرت است، بى‏شك در طوفان انديشه‏ها و برداشت‏ها آسيب مى‏بيند. آرى، پس از آشنايى كلى با فطرت الهى- كه در دسترس اوست- شايسته است كه با مكاتب آسمانى ديگر و انديشه‏هاى بشرى به‏تدريج آشناگردد.

عصر انقلاب ما، عصر اشاعه برداشت‏هاى مختلف است و عرضه برخى از قرائت‏ها. اين كار، هم مبارك است و هم نامبارك. اگر پاسداران انديشه دينى، فرد را در بارورى انديشه‏اش يارى كنند و مكتب را آن‏گونه‏كه هست معرفى كنند، هراسى نيست، ولى اگر جز اين باشد، نسل امروز با بحران جدى روبه‏رو خواهد شد.

در آخر خطبه، امام (ع) به فتنه‏اى اشاره نموده كه امروزه نيز با آن روبه‏روييم:[[55]](NULL) متأسفانه گاه برخى براى نفى ضرورت «دستگيرنده» در تفسير متون دينى، به پاره‏اى از آيات مانند

«وَلَقَدْ يسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكرِ»[[56]](NULL)

و

«تِبْيانًا لِكلِّ شَي‏ءٍ»[[57]](NULL)

متمسك مى‏شوند؛ غافل از آنكه اگر قرآن به‏تنهايى براى عموم توده‏ها كافى بود، رسول‏خاتم (ص) نمى‏فرمود:

من در ميان شما دو گران‏سنگ را به وديعت مى‏سپارم: يكى قرآن و ديگرى‏عترت. اين‏دو هرگز از هم جدا نمى‏شوند تا در كوثر بر من وارد شوند.[[58]](NULL) بحث‏هاى طولانى تفسير قرآن نشان داده است كه بدون الهام از روايات، دست‏كم آيات‏بسيارى بر ما مجهول خواهند ماند و هزاران حكم، نامشخص مى‏ماند. اين مطلب بدان معناست كه قرآن حقايق انبوهى در خود دارد كه نيازمند تفسير اهل‏بيت (عليهم السلام) است و روايات ما آن احكام را از دل قرآن استخراج مى‏نمايد.

نكته آخر اينكه با نگاهى گذرا به فتنه‏ها در تاريخ مى‏توان ردپاى هواپرستى‏ها را مشاهده كرد و اينكه چگونه ناسره‏هايى در متن قانون‏هاى آسمانى (عملى و نظرى) راه يافته است.

2. فطانت و زيركي در برابر فتنه‏ها

با نگاهى به نهج‏البلاغه مى‏توان دريافت كه امام على (ع) شوك‏هاى فراوانى بر پيكر جامعه خفته آن روز وارد آورده تا در برخورد با فتنه‏هاى رنگارنگ دشمن، هوشيار باشند. بى‏گمان غفلت از دشمنى خصم و گوش سپردن به شعارهاى به‏ظاهر دلسوزانه او، موجب تباهى جامعه مى‏گردد كه تاريخ گواه اين مدعاست. امام على (ع) مى‏فرمايد:

وَ اللَّهِ لا أَكُونُ كَالضَّبُعِ تَنَامُ عَلَى طُولِ اللَّدْمِ حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا وَ يَخْتِلَهَا رَاصِدُهَاوَ لَكِنِّي أَضْرِبُ بالْمُقْبلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبرَ عَنْهُ وَ بالسَّامِعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيَ الْمُرِيبَ أَبَداً به خدا سوگند! چون كفتار نيستم كه با آهنگ بر در خانه‏اش، خوابش كرده تا او را فريفته و دستگيرش كنند. من هماره با يارى حق‏جويان، پشت‏كردگان به حقيقت را و با فرمان‏برداران مطيع [نيز] عاصيان شك‏انداز را سركوب مى‏كنم .... (نهج‏البلاغه، خطبه 6)

....[[59]](NULL) درآميختن كياست و سياست كه از شيوه‏هاى مؤمنان اهل باور است، مانع از افتادن در موضع انفعالى در برابر دشمن است. امام (ع) تأكيد مى‏ورزد كه به شرط همراهى ايمان‏داران و فرمان‏برداران، نه‏تنها با آهنگ دشمن به خواب نمى‏روم، بلكه خواب خوش را از آنان مى‏گيرم تا چموشى در برابر حقيقت، بى‏پاسخ نماند.

3. شباهت فتنه‏ها با حق‏

وَ إِنَّمَا سُمِّيَتِ الشُّبْهَةُ شُبْهَةً لِأَنَّهَا تُشْبهُ الْحَقَّ فَأَمَّا أَوْليَاءُ اللَّهِ فَضِيَاؤُهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ وَ دَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى وَ أَمَّا أَعْدَاءُ اللَّهِ فَدُعَاؤُهُمْ فِيهَا الضَّلالُ وَ دَلِيلُهُمُ الْعَمَى.[[60]](NULL)ازآن‏رو شبهه را شبهه مى‏نامند كه شباهت به حق دارد. دوستان خدا، روشنى‏شان در اين شبهه‏ها يقين است و راهنمايشان، مسير هدايت، ولى دشمنان خدا، گمراهى‏شان آنها را به شبهه‏ها فرا مى‏خواند و راهنمايشان كورى آنهاست. (همان، خطبه 38)

امروزه همه دشمنان اسلام بدين نتيجه رسيده‏اند كه يا بايد كارايى اسلام را در مديريت‏جامعه انقلابى زير سؤال برند، يا اينكه در فهم‏هاى درست اختلال ايجاد كنند. آنان براى اين‏منظور، شكاكيت را رونق بخشيدند تا اركان حقيقت را در ذهن‏ها و انديشه‏ها متزلزل‏سازند.

طرح پرسش و پاسخ، شيوه قرآن‏كريم است؛ آن‏گونه كه حتى درمورد خلقت آدم (ع)، با سؤال فرشتگان و پاسخ خداوند روبه‏روييم. در سوره كهف نيز چند پرسش به‏تفصيل پاسخ يافته‏و برخى سوره‏ها نيز با سؤال آغاز مى‏شود. «عَمّ يَتَسائَلون»، «يَسْأَلونَكَ عَنِ الأنفال» و «أرَأيتَ الّذي يُكذّبُ بالدّين» پرسش‏هايى از اين دست است. در روش پيامبر (ص) و ائمه معصومين (عليهم السلام) نيز بهره‏گيرى از طرح پرسش- براى آماده‏سازى ذهن‏ها- كاملًا مشهود است، اما طرح «پرسش ميمون» كجا و مطرح شدن باطل‏هاى حقيقت‏نما كجا!؟

دردمندان جامعه و دلسوزان انديشمند، هميشه فهم‏ها، نيازها و ضرورت‏ها را در آموزش‏هاى اجتماعى مورد عنايت قرار مى‏دهند. بى‏شك توسعه فضاى تضارب فكرها و زايش برداشت‏هاى حق‏طلبانه، امرى مبارك است كه به حكم ظرافت‏هايش، آفت‏هاى فراوان نيز دارد.

دو. برخورد با جاهلان دين‏نما

اميرمؤمنان (ع) به‏هنگام شنيدن شعار خوارج كه مى‏گفتند «لا حُكْمَ الا لِلّه»، فرمود:كَلِمَةُ حِقٍّ يُرادُ بهَا بَاطِلٌ.[[61]](NULL)سخن حقّى است كه تفسير و اراده باطلى از آن مقصود است. (همان، خطبه 40)

يكى از ترفندهاى اثرگذار در مبارزه با حق ناب، طرح شعار جذاب حق و مخفى كردن چهره باطل در پس آن است. دستاويزكنندگان شعار حق به دو گروه تقسيم مى‏شوند: گروهى تفسير درست اين شعار را نمى‏دانند و دسته‏اى نيز از روى آگاهى براى دست‏يازيدن به باطل، در پرتو شعار حق پناه مى‏گيرند.

پس از تأمل بسيار درمورد خوارج و انگيزه‏هاى آنان و دقت در فرازهاى مختلف نهج‏البلاغه مى‏توان دريافت كه كارگردانان خوارج از روى برترى‏جويى، جنگ‏افروزى كردند و همراهان و لشكريان نيز در تحليل وقايع و حقايق دچار اشتباه شدند. دراين‏باره به دو نمونه از كلام امام (ع) در نهج‏البلاغه اشاره مى‏كنيم.

آن حضرت درباره انگيزه سه گروه قاسطان، ناكثان و مارقان (خوارج) در مبارزه با آن بزرگوار، مى‏فرمايد:

كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ تِلْكَ الدَّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الأرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ بَلَى وَ اللَّهِ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَ وَعَوْهَا وَ لَكِنَّهُمْ حَلِيَتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنهمْ‏گويا اينان سخن خداى سبحان را نشنيدند كه فرمود: «آن سراى آخرت است؛ به كسانى اختصاص مى‏دهيم كه برترى‏جوى و فسادگر نيستند و سرانجام متعلق به تقواپيشگان است.» آرى، به خدا سوگند! اين سخن را شنيده و از بر داشتند، اما دنيا در نظرشان جلوه‏گرى كرد .... (همان، خطبه 3)

.[[62]](NULL) ايشان در سخنى ديگر فرمود:

لا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ‏

.[[63]](NULL) بعد از من با خوارج جنگ نكنيد؛ زيرا كسى كه جوينده حق است و به خطا رفته [/ حق را نيافته‏] مانند كسى [/ معاويه و ياران او] نيست كه به‏دنبال باطل بوده و به آن دست يافته است. (همان، خطبه 61)

بى‏ترديد برترى‏جويى، ايدئولوژى‏سازى مى‏كند؛ يعنى اگر كسى اسير غريزه برترى‏جويى شود درصدد برمى‏آيد تا مكتب فكرى خاصى را ايجاد نمايد، بلكه از اين طريق به‏طور ضابطه‏مند و قانونى هوس برترى‏جويى خويش را اعمال كند و براى دور ماندن از انتقادها، فرمان مى‏دهد كه ظواهر برخورد با ديگران را رعايت نمايند.[[64]](NULL) خوشبختانه جامعه انقلابى ما به‏گونه‏اى بالنده و ژرف‏نگر شده كه تاكنون از ترفندهاى فرقه‏هاى خوارج تأثيرى نپذيرفته است. بى‏گمان در اين راستا ارتقاى بينش، ژرف‏نگرى، جدايى‏ناپذيرى از عالمان مهذب و تمسك به ولايت‏فقيه، ضرورتى دو چندان مى‏يابد.

سه. سازش و انعطاف‏

لا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلّا مَنْ لا يُصَانِعُ وَ لا يُضَارِعُ وَ لا يَتَّبعُ الْمَطَامِعَ‏فرمان خداى پيراسته را برپاى نمى‏دارد، جز آنكه سازشكارى نكند و چونان اهل باطل عمل ننمايد و پيگير طمع‏ها نباشد. (همان، حكمت 110)

.[[65]](NULL) يكى از دستمايه‏هاى برپا داشتن «فرمان جامع خداوندى» از نظر امام (ع)، سازش نكردن است. در اينجا بجاست كه مرز ميان «سازش» و «انعطاف مثبت» آشكار شود. ما در زندگى پيشوايان عصمت ديده‏ايم كه آنان به هيچ رو سازش نمى‏كرده‏اند، ولى گاه- متناسب با ضرورت- انعطاف‏پذير بوده‏اند. از باب نمونه، امام على (ع) پس از رحلت نبى‏اكرم (ص) و ماجراى خلافت، اوضاع را بررسى نمود و بدين نتيجه رسيد كه زمينه براى اجراى حاكميت خدايى خويش مناسب نيست، گرچه از همان روزهاى نخست تا پايان دوران 25 ساله نيز گام‏هاى روشنگرانه‏اى برداشت. اما در دوران خلافت مى‏بينيم كه حضرت در كنار حَكميت تحميلى و پذيرش آتش‏بس صفين، هرگز بر سر مصالح، مصالحه نكرد و حاضر به زير پا نهادن اصول بنيادين نشد.

اصولًا شرايط زمانى و مكانى از پيچيدگى خاصى برخوردار است. درباره تفاوت ميان سازش و انعطاف چنين نيز مى‏توان گفت: هر كجا همراهى توده‏ها در اجراى فرمان‏هاى اجتماعى خداوند دخيل است، انعطاف (در كنار روشنگرى و بيدارسازى) مطرح مى‏گردد، يعنى امام در آغاز عدم همراهى مردم را با نصيحت مورد نقد قرار مى‏دهد و در صورت بى‏اثر بودن خيرخواهى، درتصميم‏گيرى منعطف مى‏شود چنان‏كه امام على (ع) در ماجراى به نيزه كردن قرآن‏ها توسط معاويه به نصيحت و خيرخواهى ياران اقدام نمود و پس از آن به مالك اشتر كه آماده محو محور شرارت‏ها بود، فرمان بازگشت را صادر نمود. اما ماجراى عاشورا به‏گونه ديگرى بود. امام حسين (ع) در شب عاشورا ياران خود را ترخيص نمود و فرمود: از سياهى شب بهره گيريد و خود را برهانيد.[[66]](NULL) البته اين روش مختص امام حسين (ع) نيست، بلكه تدبيرى متناسب با رويدادهاى آن زمان است كه اگر هر امام ديگرى نيز در آن جايگاه بود، چنين مى‏كرد.

در دوران ما سازش با استكبار الزاماً سازش بر سر اصول و مبانى است، اما انعطاف در شرايطى كه قانون اساسى آن را پيش‏بينى كرده، سازش محسوب نمى‏شود.

د) سياست و اخلاق سياسي‏

همان‏گونه كه سياست و ديانت يگانگى دارند، اخلاق و ديانت نيز درهم تنيده‏اند. بنابراين از آن‏رو كه اخلاق جزء ديانت است، مى‏توان گفت سياست و اخلاق نيز اتحاد دارند و از يكديگر جداناپذيرند. در نهج‏البلاغه، اندرزهاى سياسى- اخلاقى بسيارى آمده است كه به بخشى از آن نظر مى‏افكنيم.

يك. پارسايي، وسيله پاسداري‏

اميرمؤمنان (ع) در آغاز بيعت مردم با ايشان، سخنانى فرمود كه چراغ راه امروز ماست:

ذِمَّتِي بمَا أَقُولُ رَهِينَةٌ وَ أَنَا بهِ زَعِيمٌ إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبَرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثُلاتِ حَجَزَتْهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ‏

.[[67]](NULL) تعهد خويش را وامدار سخنانى كه مى‏گويم، مى‏دانم و ضمانت تحقق آن را برعهده مى‏گيرم: كسى كه اندرزها و عبرت‏ها، كيفرهاى پيش‏روى را بر وى آشكار سازد، تقوايش وى را از [افتادن در دام‏] شبهه‏ها بازمى‏دارد. (نهج‏البلاغه، خطبه 16)

«شبهه» را به‏دليل تشابه به حق شبهه مى‏گويند.[[68]](NULL) هيچ‏گاه تردستان دنياطلب، باطل را عريان عرضه نمى‏كنند؛ زيرا پذيرش باطل با فطرت حقيقت‏طلب آدميان ناسازگارى دارد. اينان بخشى از حق و بخشى از باطل را درمى‏آميزند و معجون خاصى مى‏سازند تا با حاكم كردن آن، اهل باطل يكديگر را بيابند و شيطان بر ياران خود استيلا يابد.[[69]](NULL) تقواپيشگى سبب مى‏گردد كه سالك صراط مستقيم در گرداب شبهه‏ها فرو نيفتد. از سويى هرچه عقل‏هاى بشرى، بالنده و آگاهى‏هاى هر نسل عميق‏تر گردد، امكان فريفته شدنِ طالبان حقيقت، كمتر مى‏شود. گاه «صورت مسئله‏ها» به‏گونه‏اى تنظيم مى‏شود كه دستيابى به راه‏حل در نظر آگاهان آسان و براى عده‏اى ناپخته، دشوار مى‏شود، به‏گونه‏اى كه تفهيم غلط بودن آن و بر هم زدن اين باور دروغين، كار آسانى به‏نظر نمى‏رسد. در اينجاست كه پاسداران انديشه- به حكم رسالتى كه خداوند بر عهده آنها نهاده- بايد وارد عمل شوند و با منطق و نرمش و صلابت انديشه، جامعه را به سمت بهترين انتخاب‏ها رهبرى كنند.

دو. پرهيز از طمع‏ورزي‏

چنان‏كه پيش‏تر گذشت، امام (ع) مى‏فرمايد:

فرمان خدا را بر پاى نمى‏دارند، مگر كسانى كه سازش نكنند و تشبه به اهل باطل نداشته باشند و پيگير طمع‏ها نباشند.[[70]](NULL) طمع‏ها در حقيقت همان پيروى از نفسانيات است كه به‏كرّات در قرآن‏كريم،[[71]](http://) روايات وبه‏خصوص نهج‏البلاغه به ستيز با آن اشارت رفته است.

«طمع» در روايات ما عمدتاً به‏معناى «طمع نفسانى» به‏كار مى‏رود و گاه نيز در معناى «طمع معقول».

اهميت ندادن به كرامتى كه خداوند به بنى‏آدم عطا كرده است و نرسيدن به لذت كرنش در برابر خدا، موجب مى‏شود انسان به كارهايى نظير طمع ورزيدن و تلاش براى تشبه به اهل باطل دست بزند. اگر انسان كرامت خويش را باور كند، لزومى به تقليد كوركورانه نمى‏بيند و او خويش را داراى جايگاهى متعال مى‏بيند. شرط رسيدن به اين تعالى، دورى‏گزيدن از رذائلى چون طمع است.

سه. از خود راضي‏ها

امام (ع) فرمودند:

«مَنْ رَضيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّاخِطُ عَلَيْهِ.»[[72]](NULL)هركسى كه از خود خشنود و راضى باشد، ناخشنودان او بسيار شوند. (نهج‏البلاغه، حكمت 6)

انسان خودش را بسيار دوست دارد و هر كس خودش يا چيزى را بسيار دوست بدارد، عيب‏هاى آن را نمى‏بيند. در روايات بسيارى ازجمله در خطبه معروف پارسايان امام على (ع) آمده است كه تقواپيشگان هماره با ديده گمان‏آلود به خود مى‏نگرند: «فَهُمْ لأَنفُسِهمْ مُتَّهمُونَ.» اين از آن روست كه «كلاه‏گذارى» هاى نفس آدمى، بسيار پنهان و پيچيده است.

انتظار «نقد» از ديگران و صادقانه در انديشه اصلاح بودن، آينه خوبى براى ديدن عيب‏هاست. هيچ گروه يا حزب يا شخصى نمى‏تواند ادعا نمايد كه از عيوب مبراست و حتى كسانى كه اين روحيه ناپسند را دارند، اين نكته را انكار نمى‏كنند.

اما غفلت و فراموشى، گاه سبب مى‏گردد كه آنان به‏گونه‏اى با نقدها برخورد كنند كه گويى هيچ عيبى در آنها نيست. البته نقد نيز ظرافت‏هاى بسيار دارد كه اين نيز مورد غفلت قرار مى‏گيرد.يكى از نشانه‏هاى حيات معنوى در انسان‏ها، تصديق نقدهاى درست ديگران است و اعتراف به اشتباه. اين ويژگى، خشم ديگران را مهار و آن را به مهر بدل مى‏كند؛ مگر در آنجا كه اعتراف به خطا يا اقرار به موفق نبودن يك موضع‏گيرى، دستاويز دشمنان گردد.

چهار. باور كردن ديگران‏

حضرت مى‏فرمايد:مَنِ اسْتَبَدَّ برَأْيهِ هَلَكَ، وَ مَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا هركس كه استبداد به‏رأى داشته باشد، تباه مى‏شود و كسى كه با مردان [بزرگ‏] مشورت كند، در عقل‏هايشان شريك شده است. (همان، حكمت 161)

.[[73]](NULL)

با ريشه‏يابى واژه «استبداد» ظرافت‏هاى سخن امام (ع) آشكارتر مى‏شود: «بُد» كه در تعبير معروف «لابد» مى‏آيد، «جدايى و بُعد» را گويند.[[74]](NULL) «استبداد» نيز برگرفته از همين معناست؛ يعنى فرد «خودرأى» اصرار دارد كه آنچه بايد اتفاق افتد و تفرق و تفكيك در آن راه ندارد، رفتار يا انديشه من است.

آنچه انسان بدان معتقد است، «رأى» نام دارد؛[[75]](NULL) حال چه مطابق با واقع باشد و چه نباشد. بنابراين برداشت‏ها را «رأى» مى‏گويند، نه آنچه از يقينيات مكتب وحى دريافت مى‏كنيم.

مشورت با صاحبان انديشه، موجب مشاركت در عقل‏هاى آنان مى‏شود. نقطه مقابل اين خصيصه، «خودرأيى» و «استبداد به‏رأى» است. افراد خودرأى به دو گروه تقسيم مى‏شوند: دسته‏اى كه به‏دليل جمود يا جهل مركب، رأى خود را درست‏ترينِ آرا مى‏دانند و گروهى كه به‏دليل هماهنگى خواسته‏ها و منافعشان با رأى خاصى، بر آن پاى مى‏فشرند.

درمان گروه اول، شكستن ديوار جهل و جمود است كه درمورد پاره‏اى از انسان‏ها به‏سهولت اجرا مى‏شود و درمان دسته دوم، ايجاد تحول در اراده آنهاست كه كارى است‏بس‏دشوار.

امروزه مشاوره در تمام زمينه‏ها نياز آدميان است و بيش از پيش رخ نموده؛ آن‏گونه كه توجه بسيارى را برانگيخته است. از همين رو، شايسته است كه در حركت‏هاى سياسى نيز اين روش را بگسترانيم.

پنج. شناخت نيرنگ‏ها

وَ اللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بأَدْهَى مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَولا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ وَ لَكِنْ كُلُّ غُدَرَةٍ فُجَرَةٌ وَ كُلُّ فُجَرَةٍ كُفَرَةٌ وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يُعْرَفُ بهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اللَّهِ مَا أُسْتَغْفَلُ بالْمَكِيدَةِ وَ لا أُسْتَغْمَزُ بالشَّدِيدَةِبه خداوند سوگند كه معاويه از من سياستمدارتر و زيرك‏تر نيست. او به نيرنگ و فجور دست مى‏زند. اگر نيرنگ را ناخوش نداشتم، از زيرك‏ترين مردم بودم. هر نيرنگى، فجور و گناه محسوب مى‏شود و فجور به كفر مى‏انجامد. «در روز قيامت، هر حيله‏گرى پرچمى ويژه دارد كه با آن شناخته مى‏شود.» به خدا سوگند! من با حيله‏گرى ديگران اغفال، و در رويارويى با سختى‏ها ناتوان نمى‏شوم. (نهج‏البلاغه، كلام 200)

.[[76]](NULL) در سياست علوى- كه برخاسته از وحى است- جايى براى سياست «ماكياوليسمى» نيست. مقدس بودن هدف متعالى، ايجاب مى‏كند كه از راه‏ها و ابزارهاى مقدس براى رسيدن به آن استفاده شود. در اسلام، هم مقصد مقدس است و هم راه‏هاى رسيدن به آن.

همين سياست در تمام برخوردهاى سياسى امامان معصوم (عليهم السلام) به‏عنوان اصلى ثابت مطمح‏نظر بوده است. فرمان‏هاى مؤكد نبى‏اكرم (ص) در آغاز جنگ‏ها مانند عدم‏تخريب مزارع، آلوده نكردن آب‏ها و نكشتن كودكان و ناتوانان و زنان، شاهد ديگرى بر اين مدعاست.

جعل حديث، افترا، ايجاد كينه در دل‏ها و به‏طوركلى بهره‏گيرى از هر روش ممكن براى رسيدن به هدف، ازجمله سياست‏هاى پايدار معاويه در رويارويى با امام على (ع) بوده است. در ماجراى تسلط معاويه بر فرات در جنگ صفين و محروم كردن نيروهاى امام (ع)، برخى به حضرت پيشنهاد دادند همان‏گونه كه آنها ما را از آب محروم كردند، شما نيز چنين كنيد.پيشواى عادل در پاسخ فرمود:

كارى كه جاهلان كردند، هرگز انجام نمى‏دهم! قرآن را بر آنان عرضه مى‏كنم، اگر پذيرفتند، كه مطلوب ماست، وگرنه با آنان نبرد خواهم كرد.[[77]](NULL) بى‏ترديد گروه‏ها و تشكل‏ها با اتكا به اين اصل ثابت و تكيه بر صداقت و يكرنگى، قادر خواهند بود دل‏هاى بسيارى را به‏سوى حقيقت فراخوانند.

شش. حمل بر صحت سخنانِ به‏ظاهر سوء

لا تَظُنَّنَّ بكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءاً وَ أَنْتَ تَجدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلاهر كلمه‏اى كه از دهان كسى خارج مى‏شود، تا آنجا كه راهى براى احتمال خير مى‏دهى، بر بدى حمل مكن. (نهج‏البلاغه، حكمت 360)

.[[78]](NULL) كلمه‏ها و جمله‏هاى صادرشونده را مى‏توان بنابر احتمالات گوناگون، تفسير و تحليل كرد. ما در زندگى از همين راه‏هاى تفهيم و تفهم مى‏گذريم. بدين‏روى، بايدها و نبايدهاى اخلاقى و وجدانى، ما را در بهترين نوع فهم‏ها و ادراك‏ها يارى مى‏كنند.

بهترين راه براى تعامل با ديگران اين است كه در گامى بنيادين، روحيه «حقيقت‏گرايى» و «واقع‏يابى» را در خود تقويت نماييم.

در روايات توصيه شده است كه اگر بيشتر مردم زمانه، ايمان‏دار و اهل پاكى بودند، كارها و گفتارهاى مردم را حمل بر صحت كن، اما در جامعه‏اى كه بيشتر مردم دغل‏اند، حمل بر صحت جايگاهى ندارد.

هفت. خوبي‏ها و بدي‏هاي عاريه‏اي‏

إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ‏.[[79]](NULL) هرگاه دنيا به كسى روى كند، خوبى‏هاى ديگران را به‏حساب او مى‏گذارد و چون پشت كند، خوبى‏هاى او را از او مى‏گيرد. (همان، حكمت 9)

امام (ع) نمى‏خواهد اين نگرش بغض‏آلود ناصواب را به «ذات دنيا» بازگرداند. اين تعبير و نظاير آن، حاكى از برخورد مردم زمانه و دنياگرايان است. حضرت در جايى ديگر نگاه نادرست كسى را كه مى‏پنداشت دنيا ذاتاً موجودى پست و نامبارك است، تصحيح كرد[[80]](NULL) و سپس امكانات تكامل‏آور و عزت‏مند دنيا را ستود.

اين هشدار بزرگ اميرمؤمنان (ع) به خيل ايمان‏داران است كه مبادا تا زمانى كه كسى توانايى دارد، از روى چاپلوسى يا محبت افراطى، خوبى‏هاى ديگران را به‏حساب او بگذاريد و از اين سو كسى را كه اين‏گونه نيست، خوبى‏هايش را ناديده انگاريد؛ چنان‏كه شاعرى مى‏گويد: «چشم عاشق از ديدن عيب‏ها ناتوان است و چشم غضب‏زده و ناخشنود، تنها بدى‏ها را برملا مى‏كند.»[[81]](NULL)

هشت. پرهيز از دشمن‏سازي‏

مَنْ ضَيَّعَهُ الأقْرَبُ أُتِيحَ لَهُ الأبْعَدُ.[[82]](NULL)

كسى كه نزديكان تباهش كنند، آنها كه دور هستند، پناهش مى‏دهند. (نهج‏البلاغه، حكمت 14) فيض‏الاسلام در ذيل اين حكمت، شرحى داده است كه با معناى ما منافات دارد. او مى‏نويسد: كسى را كه نزديكان رها كنند، خداوند افراد دورترى را مى‏گمارد كه او را عهده‏دار شوند.

خداوند مى‏فرمايد:

وَ الَّذِينَ آمَنُوأْ وَ لَمْ يهَاجرُوا مَا لَكم مِن وَلايتِهم مِن شَي‏ءٍ حَتَّى يُهَاجرُوا.[[83]](NULL) آرى، ادعاى ايمان به‏تنهايى پذيرفته نيست و آنان‏كه به‏هنگام ضرورت، به هجرت تن نداده‏اند، از سلك ايمان‏داران راستين بيرون‏اند

آنان‏كه ايمان آورده، ولى مهاجرت نكرده‏اند، با شما پيوند ولايتى و دوستى ندارند، تا اينكه هجرت كنند. (انفال (8): 72)

در فرهنگ قرآنى، مخالفان (آنها كه منطق اهل ايمان را باور ندارند) به دو گروه تقسيم‏مى‏شوند: يكى كسانى كه به‏دليل غلبه خواسته‏هاى حيوانى به عناد و ستيز و سنگربندى روى مى‏آورند و دسته ديگر نيز مخالفانى كه غيرمعاندند. در سوره ممتحنه به‏صراحت آمده است:

لا ينْهَاكمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكم مِن دِيارِكمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيهم‏.[[84]](NULL) امام على (ع) در فرمان معروف مالك‏اشتر مى‏فرمايد:وَ لا تَكُونَنَّ عَلَيْهمْ سَبُعاً ضَارِياً تَغْتَنمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ‏

.[[85]](NULL) بر آنان درنده مباش كه خوردن آنان را غنيمت شمارى؛ زيرا آنان دو گروه‏اند: يا برادر دينى توأند [/ مسلمان‏اند]، يا در خلق مانند توأند [/ انسان هستند]. (نهج‏البلاغه، نامه 53)

بنابراين از مجموعه آنچه از قرآن و نهج‏البلاغه نقل شد، به اين نتيجه مى‏رسيم كه ما با سه گروه روبه‏روييم: 1. خودى‏هاى معتقد به ارزش‏ها؛ 2. غيرخودى‏هاى غيرمعاند؛ 3. غيرخودى‏هاى ستيزه‏گر.در زمينه برخوردهاى مناسب با هر گروه، دستورهاى فراوانى در متون دينى، رساله‏هاى عمليه و كتب اخلاقى آمده است. سه گروه در اين جهت با هم مشترك‏اند كه از برخورد انسانى ايمان‏داران، برخوردار مى‏شوند. دو گروه اول در اين جهت نيز همسان‏اند كه با آنها ستيز نخواهد شد. گروه سوم نيز در شرايط خاصى با آنها برخورد و فتنه آنان خنثى مى‏شود.

حفظ نيروهاى خودى، تغذيه فكرى و اخلاقى آنان و نرنجانيدشان، اهميتى بسزا دارد. درست نيست كه انسان به‏خاطر جذب نيروهاى جديد، خودى‏هاى موجود را از دست بدهد.درواقع پس از رسيدگى به خودى‏ها بايد به جذب ديگران پرداخت.

در حكمت چهاردهم هشدار داده شده كه مراقب باشيد نيروهاى خودى ضايع نشوند. چه‏بسا به‏دليل بى‏اعتنايى، اين نيروها به‏راحتى به دشمن ملحق شوند. از اين سو نيز روشن است كه كوتاه آمدن در زمينه ارزش‏ها براى حفظ نيروى خودى، بسيار نكوهيده است، گرچه طلحه‏ها و زبيرها به دشمن ملحق شوند.

نُه. بسياري راوي‏ها و اندكي راعي‏ها (اهل رعايت)

اعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لا عَقْلَ رِوَايَةٍ فَإِنَّ رُوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَ رُعَاتَهُ قَلِيلٌ.[[86]](NULL)هرگاه خبرى را شنيديد، آن‏گونه كه سزاوار ژرف‏نگرى است، در آن تدبر كنيد، نه روايت كردن سطحى؛ زيرا روايت‏گرانِ علم فراوان‏اند و رعايت‏گران آن اندك. (همان، حكمت 98)

واژگان و جمله‏ها ممكن است معانى گوناگونى داشته باشند كه در اين ميان، شنوندگان همان ظاهر را درمى‏يابند و ملاك قرار مى‏دهند. امام (ع) هشدار مى‏دهد كه گوش شما- بخواهيد يا نخواهيد- همواره خبر مى‏شنود. از اين‏رو بايد خبرهاى دريافتى را در اتاق انتظار تعقل نگاه داريد.

در اين بين، شايعه‏سازى جايگاه ويژه‏اى دارد. در سنجش خبرها همواره بايد بين خبر دريافتى و خبرهاى ديگر و شناختى كه احياناً از خبرساز داريم، پيوند ايجاد كنيم و پس از تحليل به قضاوت بنشينيم.

اما اگر مقصود از «خبر»، روايت و حديث باشد، بايد به‏گونه‏اى ديگر آن را تحليل كنيم. امام (ع) در تحليل اين موضوع مى‏فرمايد: راويان علم فراوان‏اند و راعيان آن قليل. بسا حامل دانشى كه آن را به كسانى تحويل مى‏دهد كه از او بيشتر مى‏فهمند (مضمون روايت). بى‏شك رعايت‏گران و اهل تدبير، خواص‏اند و اندك.

واژگان‏

واژه: معنا

مُنَافَسَةً: رغبت و ميل‏

فُضُول: دستاوردهاى فزون‏تر زندگى‏

المَعَالِمَ: نشانه‏هاى راه‏

الفَي‏ءُ: اموالى كه با صلح از كفار گرفته مى‏شود

بَرّ: نيكوكار، نيكوكارى‏

لا يُصانِعُ: سازش نمى‏كند

لايضَارِعُ: تشابه پيدا نمى‏كند

لاتَزُلْ: زوال‏نپذير

عَضَّ: فشار آور

ناجِذ: آخرين دندان‏

إِرْمِ: بيفكن‏

أقْصَى القَوْم: انتهاى قوم‏

غُضَّ: فرو بند [چشمت را] و نگاه عميق مكن‏

اهواء: هوس‏ها

تُبْتَدَع: به بدعت نهاده مى‏شود

مزاج: مخلوط شدن‏

المرتادين: جويندگان حقيقت‏

ضِغْث: يك دسته‏

يمزجان: مخلوط مى‏شوند

الضَبُع: كفتار

اللّدم: صدايى كه در خانه كفتار مى‏زنند تا او را خواب كنند

يَختلها: با حيله با او برخورد مى‏كنند

راصِدُها: صياد و رصدكننده او

ذِمَّتى: عهد من‏

أَلْمَثُلات: عقوبت‏هاى همانند

حَجَزَتْهُ: او را بازداشت‏

مَكيدَه: حيله‏

أقبَلَتْ: روى كرد

اعارَتْهُ: به او عاريه داد

أدْبَرَت: روى گردانيد

اتِيحَ له: پناه داده شد

عَقل رِعاية: تعقل و انديشه كردن‏

تفسير موضوعى نهج البلاغه(رهبر اسلامى، على)، ص: 145

[[1]](NULL) ( 1). ما پيوستگان و اصحاب و خزانه‏بانان و درب‏هاييم! خانه‏ها را جز از درب‏هايش وارد نشوند. هركس از غير درب‏هاى معمول آن درآيد، سارق است. در آنان‏[/ اهل‏البيت‏] آيات كريمه قرآنى نازل شده است. آنان گنج‏هاى خداى رحمان‏اند. اگر به‏سخن درآيند، راست مى‏گويند و اگر خاموش باشند، كسى بر آنان سبقت نمى‏گيرد.( نهج‏البلاغه، خطبه 154)

[[2]](NULL) ( 2). نهج‏البلاغه، شرح واژه‏هاى خطبه 154، واژه 1899.

[[3]](NULL) ( 3). مانند بچه‏شتر كه همراه مادر به همه‏جا مى‏رود، من نيز همراه رسول‏خدا بودم‏[ و او] هر روز جلوه‏اى از اخلاق خود را در معرض ديد من مى‏نهاد.( همان، خطبه 192)

[[4]](NULL) ( 1). و كسانى كه در راه ما كوشيده‏اند، به‏يقين راه‏هاى خود را بر آنان مى‏نماييم.( عنكبوت( 29): 69)

[[5]](NULL) ( 2). بنگريد به: محمدى رى‏شهرى، دانشنامه اميرالمؤمنين\*، ج 8، ص 172.

[[6]](NULL) ( 1). بنگريد به: حرّ عاملى، اثبات الهداة.

[[7]](NULL) ( 2). جوادى‏آملى، در ادب فناى مقربان.

[[8]](NULL) ( 1). پس سوگند به خدايى كه معبودى جز او نيست، من بر جاده حقم و آنها[/ دشمنان من‏] بر لغزشگاه باطل‏اند.( نهج‏البلاغه، خطبه 197)

[[9]](NULL) ( 2). و من دليل آشكار از پروردگارم‏[ بر حقانيت خود] دارم و بر راهى كه پيامبرم پيمود حركت مى‏كنم و قطعاً در مسير روشن سير مى‏كنم.( همان، خطبه 97)

[[10]](NULL) ( 3). به خداوند سوگند! اگر با دشمنانم در حالتى مواجه شوم كه آنان همه زمين را پر كرده باشند، نه باكى دارم و نه وحشت مى‏كنم. اطمينان دارم كه آنان در گمراهى‏اند و من بر هدايت، و اين را با بصيرت خود مى‏يابم و به پروردگارم يقين دارم. من به ملاقات خدا مشتاق و منتظر و اميدوار به ثواب نيكوى خداوند هستم، ولى علت پافشارى‏ام اين است كه مى‏ترسم زمام مردم را سفيهان و فاجران به‏دست گيرند. آنگاه بيت‏المال را دست‏به‏دست كنند و بندگان خدا را بنده خود كرده و با صالحان ستيز كنند و فاسقان را حزب خود نمايند.( همان، نامه 62)

[[11]](NULL) ( 1). اگر مردم بر گردم جمع نمى‏شدند كه از اين طريق بر من اتمام حجت شود و اگر عهد خدا از دانايان نبود كه در برابر شكم‏بارگى ظالم و گرسنگى مظلوم بى‏اعتنا نمانند، زمام شتر خلافت را بر گردنش مى‏انداختم‏[/ آن را رها مى‏كردم‏] و آن را از همان آبشخور نخستش سيراب مى‏كردم.( همان، خطبه 3)

[[12]](NULL) ( 2). به آن كسى كه رسولش را به‏حق برانگيخت و از ميان خلق او را برگزيد، من به‏جز به راستى سخنى نمى‏گويم.( همان، خطبه 175)

[[13]](NULL) ( 1). مضمون آيه 17 رعد.

[[14]](NULL) ( 2). از آن زمان كه حق بر من نشان داده شد، تاكنون شك نكرده‏ام.( نهج‏البلاغه، حكمت 184)

[[15]](NULL) ( 3). ما قطعاً دست‏پرورده خدايمان هستيم و مردم بعد از آن، دست‏پرورده و تربيت‏شده ما هستند.( همان، نامه 28)

[[16]](NULL) ( 1). به‏خدا سوگند كه پسر ابى‏طالب بيشتر از انس كودك به سينه مادر، به مرگ انس دارد.( همان، خطبه 5)

[[17]](NULL) ( 2). سبحانى، فروغ ابديت، ج 1، ص 417؛ ج 2، ص 482، 697 و 742.

[[18]](NULL) ( 3). اگر مى‏خواستم، مى‏توانستم از عسل خالص و مغز گندم و بافته‏هاى ابريشم براى خود خوراك و لباس فراهم كنم، اما بسيار از من دور است كه هواى نفس بر من غلبه كند و طمع و حرص مرا به‏سوى انتخاب انواع غذاها بكشاند؛ حال‏آنكه ممكن است در حجاز يا يمامه كسى باشد كه طمع قرص نانى ندارد و ياد ندارد چه‏موقع سير شده است.( نهج‏البلاغه، نامه 45)

[[19]](NULL) ( 1). اى مردم! به‏خدا قسم! من شما را به طاعتى ترغيب نمى‏كنم، مگر اينكه در انجام طاعت بر شما سبقت گرفتم و شما را از معصيتى باز نمى‏دارم، مگر اينكه خودم از آن دورى مى‏كنم»( همان، خطبه 175)

[[20]](NULL) ( 2). به خدا سوگند! معاويه سياست‏مدارتر و زيرك‏تر از من نيست؛ فقط او فريب مى‏دهد و گناه مرتكب مى‏شود. اگر فريب دادن را ناخوش نداشتم، از سياسى‏ترين‏ها بودم‏[/ سياست من با اخلاق آميخته است‏].( همان، خطبه 200)

[[21]](NULL) ( 3). بنگريد به: امينى، الغدير، ج 10؛ شريف قرشى، زندگى امام‏حسن مجتبى\*.

[[22]](NULL) ( 1). نهج‏البلاغه، خطبه 51.

[[23]](NULL) ( 2). ابن ابى‏الحديد، شرح نهج‏البلاغه، ج 3، ص 331.

[[24]](NULL) ( 3). من شما را براى خدا مى‏خواهم و شما مرا براى خودتان مى‏خواهيد.( نهج‏البلاغه، خطبه 136)

[[25]](NULL) ( 1). من دنيا را با صورتش به خاك ماليده‏ام و به اندازه‏هايى كه دارد، آن را اندازه گرفتم و با چشم خودش آن را نظاره كرده‏ام.( همان، خطبه 128)

[[26]](NULL) ( 2). توبه( 9): 38.

[[27]](NULL) ( 3). همان.

[[28]](NULL) ( 4). اعراف( 7): 176.

[[29]](NULL) ( 5). محمدى رى‏شهرى، ميزان الحكمه، ج 3، حديث 5815.

[[30]](NULL) ( 1). قوم آنها[/ موسى و هارون‏] ما را عبادت مى‏كنند.( مؤمنون( 23): 47)

[[31]](NULL) ( 2). و[ آيا] اينكه فرزندان اسرائيل را بنده‏[ خود] ساخته‏اى، نعمتى است كه منّتش را بر من مى‏نهى؟( شعراء( 26): 22)

[[32]](NULL) ( 1). ما قطعاً بر سر آنها قهر و غلبه داريم.( اعراف( 7): 127)

[[33]](NULL) ( 2). به‏خاطر تقدم مفعول بر فعل، يعنى تقدم« اياك» بر« نعبد».

[[34]](NULL) ( 3). محمدى رى‏شهرى، ميزان الحكمه، ج 6، ص 19، حديث 11352.

[[35]](NULL) ( 4). خدايا! تو قطعاً مى‏دانى كه آنچه از ما بود[/ مجاهدت‏ها]، به‏خاطر رقابت در كسب حكومت و كسب متاع فزون‏تر دنيا نبود، ليكن مى‏خواستيم شعارها و مظاهر دين تو را برگردانده و احيا كنيم و در شهرهاى تو، اصلاح و ساماندهى را آشكار كرده تا بندگان ستمديده تو در ايمنى باشند و حكم‏هاى مانده و تعطيل‏شده تو برپا شود.( نهج‏البلاغه، خطبه 131)

[[36]](NULL) ( 1). و قطعاً مردمان، حاكم مى‏خواهند؛ نيكوكار يا فاجر، تا در پرتو حكومت‏[ عادل‏]، مؤمن به عمل خويش بپردازد و كافر نيز[ از بهره‏هاى خدادادى‏] متمتع شود، و خداوند سرآمدها و اجل‏ها را به غايت خود برساند و[ در سايه حكومت‏]، بيت‏المالْ گردآورى گردد و با دشمنان مبارزه شود؛ راه‏ها ايمنى يابد و از زورگويان، حق ضعيفان ستانده گردد تا نيكوكار به‏راحتى زندگى كرده، از شر فاجر در امان ماند.( همان، خطبه 40)

[[37]](NULL) ( 2). همان، خطبه 200.

[[38]](NULL) ( 1). فرمان خدا را برپاى نمى‏دارند به جز كسانى كه سازش نكنند و تشبه به اهل باطل نداشته باشند و پيگير طمع‏ها نباشند.( همان، حكمت 110)

[[39]](NULL) ( 1). كوه‏ها تباهى‏پذيرند و تو زوال‏ناپذير.( همان، خطبه 11)

[[40]](NULL) ( 2). آن نشانه‏ها را در حالى انكار كردند كه جان‏هاشان بدان حقيقت باور داشت.( نمل( 27): 14)

[[41]](NULL) ( 3). دندان‏ها را به‏هم بفشار[/ در سركوبى نابكاران خشم بورز].( نهج‏البلاغه، خطبه 11)

[[42]](NULL) ( 1). جمجمه خويش را به خدا عاريت ده.( همان)

[[43]](NULL) ( 2). گام‏هايت را در زمين، چون ميخ فرو بر.( همان)

[[44]](NULL) ( 3). همان‏گونه كه مأموريت يافته‏اى، تو بر راه مستقيم بمان و نيز آنان كه با تو هستند و به خدا بازگشته‏اند.( هود( 11): 112)

[[45]](NULL) ( 4). چشم خود را به دورترين نقطه جمعيت بينداز.( نهج‏البلاغه، خطبه 11)

[[46]](NULL) ( 5). بنگريد به: نمل( 27): 14.

[[47]](NULL) ( 1). شيطان در زير آن پوشش‏[/ خيمه‏] كمين كرده است؛[ تا آنجا پيشروى كنيد].( نهج‏البلاغه، خطبه 66)

[[48]](NULL) ( 2). چشمت را[ از آنچه اراده‏ات را سست مى‏كند]، فرو بند.( نهج‏البلاغه، خطبه 11)

[[49]](NULL) ( 3). نجمى، سخنان حسين بن على\* از مدينه تا كربلا، ص 216.

[[50]](NULL) ( 4). و بدان كه پيروزى از سوى خداى پيراسته است.( نهج‏البلاغه، خطبه 11)

[[51]](NULL) ( 5). بنگريد به: بقره( 2): 251- 249.

[[52]](NULL) ( 1). سياح، فرهنگ جامع، ج 3، ص 1140.

[[53]](NULL) ( 2). سرآغاز پيدايش« فتنه‏ها» دو عامل است: هوس‏هايى كه پيروى شوند و احكامى كه به‏نام دين در حوزه دين وارد شوند[/ احكام بدعتى‏]. در اين شرايط با كتاب خدا[/ حق خالص‏] مخالفت مى‏شود و مردانى بر سر مردان ديگر- برخلاف آيين حق- حاكميت مى‏يابند. اگر« باطل» از حق جدا مى‏شد، حقيقت بر طالبان حقيقت پوشيده نمى‏ماند و اگر« حق» هم خالص عرضه مى‏شد، زبان اهل عناد از آن كوتاه مى‏گشت. اما بخشى از حق را با بخشى از باطل به‏هم درمى‏آميزند كه در اين گيرودار، شيطان بر اوليايش تسلطيافته و فقط آنان‏كه ديرينة نيكو در پيشگاه خداوند دارند، رهايى مى‏يابند.( نهج‏البلاغه، خطبه 50)

[[54]](NULL) ( 1). بقره( 2): 191 و 217.

[[55]](NULL) ( 2). و آن تلاش معاندان انقلاب اسلامى براى گل‏آلود كردن آب‏هاست تا بتوانند ناپختگان را در دام خود بيندازند.

[[56]](NULL) ( 3). قرآن را براى يادآورى آسان كرديم.( قمر( 54): 17، 22، 32 و 40)

[[57]](NULL) ( 4). قرآن، بيان هر چيزى است.( نحل( 16): 89)

[[58]](NULL) ( 1). مجلسى، بحارالانوار، ج 23، ص 106، حديث 7.

[[59]](NULL) ( 2). به خدا سوگند! چون كفتار نيستم كه با آهنگ بر در خانه‏اش، خوابش كرده تا او را فريفته و دستگيرش كنند. من هماره با يارى حق‏جويان، پشت‏كردگان به حقيقت را و با فرمان‏برداران مطيع‏[ نيز] عاصيان شك‏انداز را سركوب مى‏كنم ....( نهج‏البلاغه، خطبه 6)

[[60]](NULL) ( 1). ازآن‏رو شبهه را شبهه مى‏نامند كه شباهت به حق دارد. دوستان خدا، روشنى‏شان در اين شبهه‏ها يقين است و راهنمايشان، مسير هدايت، ولى دشمنان خدا، گمراهى‏شان آنها را به شبهه‏ها فرا مى‏خواند و راهنمايشان كورى آنهاست.( همان، خطبه 38)

[[61]](NULL) ( 1). سخن حقّى است كه تفسير و اراده باطلى از آن مقصود است.( همان، خطبه 40)

[[62]](NULL) ( 2). گويا اينان سخن خداى سبحان را نشنيدند كه فرمود:« آن سراى آخرت است؛ به كسانى اختصاص مى‏دهيم كه برترى‏جوى و فسادگر نيستند و سرانجام متعلق به تقواپيشگان است.» آرى، به خدا سوگند! اين سخن را شنيده و از بر داشتند، اما دنيا در نظرشان جلوه‏گرى كرد ....( همان، خطبه 3)

[[63]](NULL) ( 3). بعد از من با خوارج جنگ نكنيد؛ زيرا كسى كه جوينده حق است و به خطا رفته‏[/ حق را نيافته‏] مانند كسى‏[/ معاويه و ياران او] نيست كه به‏دنبال باطل بوده و به آن دست يافته است.( همان، خطبه 61)

[[64]](NULL) ( 1). در اين باب بنگريد به: همان، خطبه 32.

[[65]](NULL) ( 2). فرمان خداى پيراسته را برپاى نمى‏دارد، جز آنكه سازشكارى نكند و چونان اهل باطل عمل ننمايد و پيگير طمع‏ها نباشد.( همان، حكمت 110)

[[66]](NULL) ( 1). نجمى، سخنان حسين بن على\* از مدينه تا كربلا، ص 209.

[[67]](NULL) ( 2). تعهد خويش را وامدار سخنانى كه مى‏گويم، مى‏دانم و ضمانت تحقق آن را برعهده مى‏گيرم: كسى كه اندرزها و عبرت‏ها، كيفرهاى پيش‏روى را بر وى آشكار سازد، تقوايش وى را از[ افتادن در دام‏] شبهه‏ها بازمى‏دارد.( نهج‏البلاغه، خطبه 16)

[[68]](NULL) ( 1). همان، خطبه 38.

[[69]](NULL) ( 2). بنگريد به: همان، خطبه 50.

[[70]](NULL) ( 3). همان، حكمت 110.

[[71]](NULL) ( 4).« يا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاك خَلِيفَةً فِى الأَرْضِ فَاحْكم بَينَ النَّاسِ بالْحَقِّ وَ لا تَتَّبعِ الْهَوَى فَيضِلَّك عَن سَبيلِ اللَّهِ: اى داوود! تو را خليفه در زمين نهاديم. ميان مردم به حق حكم كن و هوا را پيگيرى مكن كه تو را از راه خدا گمراه مى‏كند.»( ص( 38): 26)

[[72]](NULL) ( 1). هركسى كه از خود خشنود و راضى باشد، ناخشنودان او بسيار شوند.( نهج‏البلاغه، حكمت 6)

[[73]](NULL) ( 1). هركس كه استبداد به‏رأى داشته باشد، تباه مى‏شود و كسى كه با مردان‏[ بزرگ‏] مشورت كند، در عقل‏هايشان شريك شده است.( همان، حكمت 161)

[[74]](NULL) ( 2). ابن‏فارس، معجم مقاييس اللغة، ج 1، ص 176، واژه« بد»؛ نيز بنگريد به: بندر ريگى، ترجمه منجد الطلاب، واژه« بدّ».

[[75]](NULL) ( 3). همان، ج 2، واژه« رأى»؛ نيز بنگريد به: بندر ريگى، همان، واژه« رأى».

[[76]](NULL) ( 1). به خداوند سوگند كه معاويه از من سياستمدارتر و زيرك‏تر نيست. او به نيرنگ و فجور دست مى‏زند. اگر نيرنگ را ناخوش نداشتم، از زيرك‏ترين مردم بودم. هر نيرنگى، فجور و گناه محسوب مى‏شود و فجور به كفر مى‏انجامد.« در روز قيامت، هر حيله‏گرى پرچمى ويژه دارد كه با آن شناخته مى‏شود.» به خدا سوگند! من با حيله‏گرى ديگران اغفال، و در رويارويى با سختى‏ها ناتوان نمى‏شوم.( نهج‏البلاغه، كلام 200)

[[77]](NULL) ( 1). ابن ابى‏الحديد، شرح نهج‏البلاغه، ج 3، ص 331.

[[78]](NULL) ( 2). هر كلمه‏اى كه از دهان كسى خارج مى‏شود، تا آنجا كه راهى براى احتمال خير مى‏دهى، بر بدى حمل مكن.( نهج‏البلاغه، حكمت 360)

[[79]](NULL) ( 3). هرگاه دنيا به كسى روى كند، خوبى‏هاى ديگران را به‏حساب او مى‏گذارد و چون پشت كند، خوبى‏هاى او را از او مى‏گيرد.( همان، حكمت 9)

[[80]](NULL) ( 1). همان، حكمت 131.

[[81]](NULL) ( 2). و عين الرّضا عن كل عيب كليله: و لكن عين السخط تبدى المساويا.

[[82]](NULL) ( 3). كسى كه نزديكان تباهش كنند، آنها كه دور هستند، پناهش مى‏دهند.( نهج‏البلاغه، حكمت 14) فيض‏الاسلام در ذيل اين حكمت، شرحى داده است كه با معناى ما منافات دارد. او مى‏نويسد: كسى را كه نزديكان رها كنند، خداوند افراد دورترى را مى‏گمارد كه او را عهده‏دار شوند.

[[83]](NULL) ( 4). آنان‏كه ايمان آورده، ولى مهاجرت نكرده‏اند، با شما پيوند ولايتى و دوستى ندارند، تا اينكه هجرت كنند.( انفال( 8): 72)

[[84]](NULL) ( 1). خداوند، نيكى و عدالت‏ورزى را در حق كسانى كه در دين با شما نجنگيدند و شما را از ديارتان بيرون نكرده‏اند، نهى نمى‏كند ....( ممتحنه( 60): 8)

[[85]](NULL) ( 2). بر آنان درنده مباش كه خوردن آنان را غنيمت شمارى؛ زيرا آنان دو گروه‏اند: يا برادر دينى توأند[/ مسلمان‏اند]، يا در خلق مانند توأند[/ انسان هستند].( نهج‏البلاغه، نامه 53)

[[86]](NULL) ( 1). هرگاه خبرى را شنيديد، آن‏گونه كه سزاوار ژرف‏نگرى است، در آن تدبر كنيد، نه روايت كردن سطحى؛ زيرا روايت‏گرانِ علم فراوان‏اند و رعايت‏گران آن اندك.( همان، حكمت 98)